

طاهری شهباز

خاوری مازندرانی

استاد اجل مرحوم میرزا اسمعیل بن میرزا شریف بن ملا ابراهیم بار فروشی (بابل حالیه) یکی از اساتید مهم ارکان شعروادب درمائه سیزدهم هجری است که بحکم جهل عامه آثار گرانبهایش در زاویه خمول مانده و آنطوریکه باید و شاید بمقام شامخ وی درعالم ادب بسمع دوستداران ادبیات نرسیده و حتی مرحوم رضا قلیخان هدایت صاحب تذکره مجمع الفصحا که همولایتی او بوده از ذکر نامش در کتاب خود غفلت ورزیده است . مرحوم خاوری در توانائی بیان و قدرت طبع و ابداع معانی ابکار استادی و مهارتی بکمال داشت ، اطلاعات عمیقه و طبع ورزیده مجال سخن را هیچگاه بروی تنگ ننموده ابداع تراکیب و اختراع اسالیبی که در کلام او دیده میشود مولود تدبیر علمی و بسط اطلاع و احاطه کامل او را نشان میدهد و آثار در ربار او گواهی صادق و شاهدی عادل بر مدعای ما است . تولد مرحوم خاوری بسال ۱۲۴۶ هجری قمری در بلده بار فروش اتفاق افتاده و وفات او در غره ذی الحجه سال ۱۳۳۳ هجری قمری در بابل بوده و در همان شهر مدفون شده است شهر بار فروش در آن اوقات دارالعلم مازندران بوده و مرحوم خاوری تحصیلات خود را در مدرس مرحوم حاج ملا محمد حمزه و شیخ زاهد و عالم حاج ملا محمد اشرفی بیابان رسانیده و با مختصر علاقه ملکلی که به ارث بدو رسیده بود با نهایت استغنا امرار معاش مینمود و هرگز در پی مداحی کسان و کسب شهرت خویش نبوده است و بدین علت گمنام زیست و گمنام مرد از آثار او یکی دیوان قصاید و مثنویات او است که در حدود پنجهزار بیت میباشد دوم کتاب باقیات الصالحات که در سن سی سالگی آنرا با تمام رسانیده سوم رساله تهذیب الاخلاق به تازی است

که آنرا یکسال قبل از درگذشت خویش تنظیم و تدوین و بسال ۱۳۳۲ هجری بپایان آورده است مرحوم خاوری با اغلب سرایندگان همعصر و هم ولایتی خود مانند مقتون داوری، غیبی، پریش، مناظرات ادبی داشته و در آثار خود همه آنان را بنظر تکریم و احترام مینگریسته و هیچگاه درصدد تحقیر و یا هجو آنان بر نیامده است چنانکه تاج الشعرا میرزا محمد جیحون یزدی در باره اش میگوید.

بر خاوری از تیر و زحل چاکری است

مریخش بنده زهره اش مشتری است

بدر است بجزخ نثر از آن بی نقص است

شمس است بیرج نظم از آن خاوری است

مرحوم خاوری در پاسخ جیحون رباعی زیرین را سروده و ارسال داشت.

عمان کمال کش لقب جیحون است

ملکی است که از جنس هنر مشحون است

نی نی چه گهر همی بیاراید از او

بحریست که نام حضرتش جیحون است

نویسنده در تابستان سال ۱۳۱۶ شمسی شبی در بابل مهمان مرحوم حسینخان - بصرائی از شعرای خوش ذوق آن شهر بودم گفتگو از مرحوم خاوری بمیان آمد و مرحوم بصرائی اظهار داشت دیوان خاوری را که بخط خود آن مرحوم تدوین شده است در تملک دارند و با عنایت خاص خود آنرا با اینجانب جهت مطالعه مرحمت و مدتی در نزد من بوده و مقداری از قصاید آنرا استنساخ و سپس با ایشان پس دادم ولی بعد از فوت آن مرحوم معلوم نشد که این دیوان بدست که افتاده است و اینک نمونه ای از آثار خاوری را برای احیای نام و آثارش تقدیم مجله ادبی ارمغان مینمایم تا از دستبرد زمان محفوظ بماند.

چکامه

الله رخ دلدارم مانند بقمر بر
 آری بقمر ماند چهر چو قمر بر
 زلفین سیاه عرق آلودش کوئی
 شد تمبیه بر کرد قمر سنبل تر بر
 غلمان مگرش بود پدر غالیه ماسار
 کش هر که نظر کرد بماند بفکر بر
 دارم عجب از آن خم گیسوش که بندد
 هر دم ز سر شوخی ما را به شجر بر
 مژگان سیاهش زند از کینه بیابی
 هر ساعت از بیهوده نشتر به جگر بر
 خال لبش ای دلشده دانی بچه ماند
 هندو بچه‌ای را که در افتد به شکر بر
 جانبخش تر از کوثر آمد لب لعاش
 گویا چکد از لعل لبش آب خضر بر
 سنگین دل آن! تَرَكَ! پریچهره غدار
 بس سخت تر از آهن و فولاد و حجر بر

در توصیف موی دلدار

ای موی تو بر روی تو چون مار دل آزار
 چون مار تو در نار تو در نارم و بیمار

نار دلم از مـار تو و نـار تو افـزون
 بـار غـم از موی تو و روی تو بسیار
 تفتیده تر از روی تو و موی توام جـان
 پیچیده تر از مار تو در نار توام کار
 بی روی تو روزم همه چون موی تو تار یک
 بی موی تو دارم همه شب روی بدیوار
 دارم عجب از نار تو و تار تو کامروز
 این لاله به بستان برد آن نافه بتاتار
 آنگونه که رخ تابد از پنجره خورشید
 روی تو ز موی تو بهر حلقه پدیدار
 تا چند بپای دلم از مـار تو زنجیر
 تا چند تن و جان من از نار تو در نار
 از روی همه ریوی و از موی همه رنگ
 از نار همه ناری و از مـار همه تار
 آوخ که بر آمد ز دو مار تو دمارم
 جز من که چنین است ز مار تو دل افکار

ابیاتی از یک مسمط بهاریه

آمده خرم بهار دلشده خرسند
 سبزه به بستان بساط خرمی افکند
 سر و سهی قامتست و نخل برومند
 کل ز شکر خنده کرده باغ پر از قند
 سازد گلقدن بهر نرگس بیمار

رعد بگرد چو شرزه شیر نیستان
 تا که زمستان برون کند ز گلستان
 برق درخشد چو جام در کف هستان
 ابر بگرید که تا بخندد بستان
 باد برقصد که تا برقصد اشجار
 لاله چو دوشیزگان چارده ساله
 باز بکف بر گرفت سرخ پیاله
 نوشد ، می می در آن پیاله زژاله
 آری یساران بمی کنند حواله
 تشنه لبان را بیاد لعل لب یار

غزل

هنر استاد خاوری سرودن چکامه بسبک شعرای خراسانی است و در غزل اگر چه کوشیده است خود را پیرو شعرای عراقی قرار دهد و بشیوه آنان سخن گوید ولی چندان توفیقی بدست نیاورده و نمونه آثارش در این رشته غزل زیرین است .

دانی ایماه که از هجر تو چون شد دل ما
 همه از دیده فرو ریخت که خون شد دل ما
 کرد دیوانگی آغاز ز بس چون تو ندید
 نطق را سلسله جنبان جنون شد دل ما
 مایه صبر و سکون دل ما بودی از آن
 روز هجران تو بی صبر و سکون شد دل ما

دل کجا ماند بجا تا تو از این شهر برون
 شدی از قالب تن نیز برون شد دل ما
 بوی مشک آرد از اخلاق خوشت بسکه صبا
 بمشام دل ما غالیه گون شد دل ما
 تا تولای تو دل کرده تمنا ما را
 به حیات ابدی راهنمون شد دل ما
 ز آرزو کردن دیدارت و حاصل نشدن
 بیتو شوریده و شیدا و زبون شد دل ما
 (خاوری) بوی کباب ارشود نیست شکفت
 که کباب از اثر نار درون شد دل ما

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

توحید

توحید یگانه گردانیدن دل است . یعنی تخلص و تجرید او از تعلق
 بما سواى حق سبحانه ، هم از روی طلب و ارادت، وهم از جهت علم و معرفت.
 (جامی)